

یک دهه سیاست جهانشمول غرب در افغانستان

مضمون چهارم

چرا افرادی که متهم به نقض حقوق بشر در افغانستان اند، هنوز در ساختار دولتی از مقام های بلندی بر خوردارند؟

در علوم اجتماعی در زمینه ی بحث های جامعه شناسی سیاسی پیرامون ماهیت و مبانی حکومت، تمرکز اصلی بر این پرسش است که : «حاکمان، حقانیت حکومت کردن بر مردم را از کدام منبع به دست می آورند؟»

قبل از دوران مدرن منبع و منشاء حقانیت حکومت کردن به روش های زیر بود.

- یا "سنت" بود و
 - یا ادعای مأموریت داشتن از عالم غیب "کاریزما" و
 - یا "زور شمشیر".
- افغانستان از جمله کشور های بدبختی است که منشأ حاکمیت آن چه از امپراطوران بیگانه و چه خودی براساس زور شمشیر و سنت قبیله گذاشته شده و تا امروز ادامه دارد. اگر نظام کنونی افغانستان را از نگاه مسئله جنایتکاران و حقوق بشرمورد بررسی قرار دهیم، می بینیم که هنوز از حاکمیت مدرن که به مفهوم "حاکمیت ملت" مطرح است و قابل قبول و حقانیت آفرین برای حکومت کردن است، خبری نیست.
- بعد از کودتای خونین ثور حزب دموکراتیک خلق که بنای جور و ظلم و اجحاف و استبداد بطور همه گانی گذاشته شد و باعث قتل زیادتر از ملیون انسان بی گناه در این سر زمین گردیده، حکومت بعدی که در شکل جمهوری اسلامی مجاهدین، امارت اسلامی و بلاآخره حکومت کنونی که به حمایت جامعه جهانی روی کار آمد. مسئله جنایتکاران و نقض حقوق بشر و حقانیت نیز خاتمه یافت و مسئله محکومیت جنایتکاران و نقض حقوق بشر نیز بر باد رفت. برای اینکه گروه های که قبلاً در جنایت علیه مردم دست داشتند، چوکی های حکومتی جعلی را بصورتی ناحق تصرف کردند. به این ترتیب ی مشاهده میشود که از یک دهه بدین سو، آنچه که در دستگاه حکومت افغانستان مطرح نیست، مسئله محکومیت کسانی بوده است که حقوق شناخته شده انسان ها را پایمال نموده اند.

عنوان این مضمون پرسشی بود که در کنفرانس مطبوعاتی نمایشی به تاریخ سه شنبه 30 سرطان 1388 مطابق 21 جولایی 2009 در یک گرد همایی به خاطر نقض حقوق بشر در افغانستان، با شرکت نماینده ملل متحده و

وزیر خارجه ی افغانستان و خانم دکتر سیما سمر رئیس کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، در کابل دایر گردیده بود.

در این نشست خانم سیما سمر موضوع نقض حقوق بشر را در افغانستان مطرح نمود. به گفت دکتر سیما سمر که متهمان به نقض حقوق بشر، هنوز در کرسی های مهم دولتی در افغانستان کار می کنند و زمینه ها برای پیگرد قانونی آنان فراهم نشده است. به قضاوت دکتر سیماسمر “...ما هنوز متاسفانه می بینیم که فرهنگ معافیت به صورت جدی دوام دارد، کسانی که متهم هستند به جنایات جنگی و جنایات ضد بشری، هنوز در موقعیت های بسیار بالا کار می کنند.” او افزود: “...نمونه بسیار خوب آن نامزدهای ریاست جمهوری است که ما هنوز متاسفانه کسانی را که متهم به جرایم جنگی و جرایم ضد بشری هستند، در فهرست نامزدهای ریاست جمهوری داریم.”

کنفرانس نمایشی مطبوعاتی اعضای بلند پایه حکومت افغانستان در کنار نماینده ملل متحد بخاطر نقض حقوق بشر در افغانستان از جمله صد ها کنفرانس های بی حاصلی بود، که در دهه گذشته در باره افغانستان برگزار شده است. از نظر این قلم، پرسش های عمده ی که همواره سر مسائل سیاسی افغانستان به ویژه نقض حقوق بشر که دست آورد روشنفکران جهان است و نقش روشنفکران افغانستان در این مسئله مطرح می باشد، از این قرار اند:.

اول - چرا روشنفکران افغانستان در این برهه تاریخ نتوانستند در راستای بهره گیری از جامعه جهانی ، به مثابه نیرو و محرک های داخلی، استقرار قانون و حقوق بشر را در افغانستان تمثیل نمایند؟

دوم - چرا روشنفکران افغانستان نتوانستند عناصری را که به نا قضین حقوق بشر در افغانستان متهم اند، با انعکاس خواست افکار عمومی مردم افغانستان از طریق دادگاه های مستقل، دولتی و یا داد گاه قاره یی بحیث مجرمین سیاسی افغانستان معرفی کنند ؟

در این ارتباط باید یاد آور شوم که، ما بخوبی شاید ناهمگونی قشر روشنفکر افغانستان در دهه گذشته می باشیم. مثلاً به بحث کشیدن مسئله جنایتکاران و نقض حقوق بشر در بسیاری از جوامع، یکی از آرمان ها و وظایف و رسالت روشنفکری است. از آغاز تشکیل جمهوری اسلامی و جهانی شدن افغانستان در حدود زیادتیر از نیم ملیون افغان در امریکا و کانادا مسکن گزین شدند. این کمونیتی افغانی قادر نشد که یک نهاد فرهنگی افغانی بوجود بیاورد و توسط آن مسئله جنایتکاران و نقض حقوق بشر در افغانستان را بصورت حقوقی پیگیری کند. برعکس برای برخی از روشنفکران و تحصیل کرده گان افغان پرسش در رابطه نقض حقوق بشر در افغانستان، بیگانه است.

مثلاً باید بعد از فیصله بن و تشکل نظام جمهوری اسلامی در افغانستان ، مسئله جنایتکاران افغانستان به حمایت قدرت های جهانی از نگاه حقوق بشر و تحکیم دموکراسی در افغانستان به مثابه رسالت و آرمان روشنفکران افغانستان به ویژه روشنفکران خارج از کشور، جایگزین می شد، ولی نشد.

علت آن در ناهمگونی های فکری و ایدئولوژی قشر تحصیل کرده افغانستان است. برای اینکه بجای فعالیت اجتماعی درجهت وظیفه آرمانی قشر روشنفکر، برخی از آنها بخاطر قدرت طلبی در پهلوی جنایتکاران و ناقضین حقوق بشر در افغانستان، و ایستادند. برعکس رعایت رسالت روشنفکری و فرهنگی؛ روشنفکران افغانستان به ساده گی از کنار این وظیفه گذشتند.

ما می بینیم که در اوائل برخی نهاد های اجتماعی و فرهنگی روشنفکری در خارج بوجود آمد، اما برخی از این نهاد های سیاسی و فرهنگی یا آگاهی به رسالت روشنفکری نداشتند و یا رسالت خود را در این برهه تاریخ نشناختند.

جالب است که برخی از روشنفکران افغان که روزی در نوشته های سیاسی، خود به نوعی اندیشه های سکولاریسم و اومانیسم را به بحث می کشیدند، و از نگاه وابستگی سیاسی از جمله ی مدافعین اقشار محروم افغانستان بشمار می رفتند، لیکن با تشکل جمهوری اسلامی افغانستان از همه زودتر در کنار جنایتکاران، جنگسالاران و قدرت طلبان صف کشیدند.

تعدادی از فعالان بیرونی افغان، بجای کوشش در جهت تشکیل لانه ی فرهنگی و اجتماعی و مبارزه در راه تحکیم نقض حقوق بشر و دموکراسی در افغانستان، دست به گروه بازی و حزب سازی زدند. برخی از آنها بدون درک این واقعیت که شرایط کنونی جامعه ویران افغانستان سدی بین روشنفکران و مردم ایجاد نموده است و بدون این درک که در جامعه یی که مردم فاقد روحیه و تجربه و سابقه حزبی هستند و دولت افغانستان تمایلی به تعدیل قدرت از راه فعالیت های صحیح و سالم حزبی ندارد، و درحالی که اندکی پایگاه اجتماعی هم نداشتند، در انتخابات ریاست جمهوری دوم، به شکل خنده آو، مقام ریاست جمهوری را خواستند. این عمل در واقع نمایشی از عدم شناخت وظیفه از طرف آنها بود. این عمل آنها بر ملا کرد که برخی از چیز فهم های افغانستان است، بجای رسالت و آرمان روشنفکری دست به قدرت طلبی بی جا می زنند.

بدبختانه این حرکت به تاسی از تئوری نا درست ارتدوکسی لیننستی است بر این باورند که،... روشنفکران زمانی می توانند موثر واقع شوند که، در قدرت سیاسی سهم داشته باشند، متأسفانه این تفکر تا هنوز در قاموس سیاسی چیز فهم های افغانستان نقش دارد.

بر علاوه آنها نتوانستند در طی دهه گذشته جمهوری اسلامی در راستای بهره گیری از امکانات جامعه جهانی و نیروی داخلی، استقرار قانون و حقوق بشر را در افغانستان تمثیل نمایند و تا آن جا که مسئله ناقضین حقوق بش مربوط می شود، به انعکاس خواست افکار عمومی مردم افغانستان روشنگری کنند. آنها می بایست از طریق دادگاه های مستقل قاره یی که برای نقض حقوق بشر تعیین شده است، مجرمین سیاسی افغانستان را هرچه زودتر به مراجع حقوقی معرفی می نمودند. آنها باید به کمک نهاد جهانی می کوشیدند که در برخی از ولایات دادگاههای مستقلی برای رسیدگی به نقض حقوق بشر برپا میشد و در صورت اثبات جرم عناصر شناخته شده در آن ولایات مربوطه از کار

برکنار می گردید. بر علاوه ، بخاطر کمک به چنین دادگاه هائی ضروری بود که با دادگاه های قاره یی همکاری صورت می گرفت.

با تمام انتقاد و سرزنش روشنفکران مقام پرست و فراموش کننده حقوق بشری، باید یادآوری گردد که در داخل و خارج بودند و هستند شخصیت های سیاسی، فرهنگی و روشنفکران مدافع حقوق بشر که با جنایتکاران سر سازش در پیش نگرفتند. بلکه از محاکمات آنها جانبدار ی نمودند و جانبداری می نمایند.

به باور این قلم یکی از وظایف عمده و رسالت تاریخی روشنفکران افغان در این برهه تاریخ افشا ناقضین حقوق بشر در افغانستان بود. این امانتی بود که کشته شده گان قتل های زنجیری راه آزادی افغانستان از سه دهه گذشته به روشنفکران این دهه سپرده بودند که متاسفانه صورت نگرفت. پرسشی که مطرح است چرایی و چگونگی این مسئله می باشد ؟

تا آنجا که به مسأله ی اصلی و تاریخی ما یعنی مسئله استبداد ارتباط می گیرد، نیز عقب ماندگی و بی کفایتی را نشان داده است. اوراق تاریخ طولانی ما، گویایی استبداد نظام های قبیلوی، خودکامه بوده است. آنچه که ما در تاریخ معاصر می شناسیم ، استبداد حاکمان است. حاکمان مستبده چه آنهایی که تکیه بر موهبت الهی نموده بودند و چه آنهایی که با ایدئولوژی آتانیسم مجهز بودند ، هر دو راه به استبداد بردند ، مانند همه قدرت طلبان استبدادی ماکیاولیستی ، با استبداد بی امان بومی کوچکترین حرکت های آزادیخواهی و حق طلبی را در نطفه خفه کردند.

اگر پروسه گفتگوی ناظر بر رعایت حقوق بشر را در نظر می گرفتند، میراث با ارزش فرهنگی از آنها برجای میماند و از طریق همبستگی جهانی موثر تر عمل میکردند. پروسه جهانی شدن حقوق بشر در نتیجه گفتگوی صحبت های فرهنگی روشنفکران جوامع اروپایی به مثابه حقوق مدنی مورد عمل قرار گرفته، نتایج خوبی برجای مانده است. اگر حاکمان خود کامه افغانستان مانعی رشد صحبت های فرهنگی حقوق بشر در افغانستان گردیده اند، آن روشنفکر پر ادعا و دارنده رفتار غلط هم مانع عملی شدن چنان ضرورت شده است. مخصوصا در تاریخ نیم قرن اخیر در صحبت های فرهنگی روشنفکران چپ افغانستان، پدیده حقوق بشر بسیار کمرنگ بود.

هدف و آرمان جریانات چپ دهه چهل خورشیدی افغانستان دموکراسی، حقوق بشر و کثرت گرایی نبود. سنت ادبی “گذار مسالمت” که در امریکای جنوبی به مثابه آئین روشنفکری رواج یافته است، در بین روشنفکران ما سابقه نداشته و ندارد. تفکرات سیاسی ما محصول صحبت دور میز های مذاکره مرحله گذار مسالمت به آزادی نبوده است. بر عکس تفکرات سیاسی روشنفکران ما محصول اندیشه بیرونی بود که در نتیجه به قدرت رسیدن حزب دموکراتیک خلق انجامید. این در واقع بنای کجی بود که، حتی امروز بر پایه ی آن حوادث ناگوار سیاسی افغانستان شکل می گیرد.

این هم اضافه شود که مبارزه برای گسترش آزادی، عدالت اجتماعی، دموکراسی و حقوق بشر محصول روند انتقامجویی و کشتار در جامعه نمی تواند باشد، همچنان آزادی، عدالت اجتماعی و حقوق بشر محصول مبارزات ایدئولوژیکی چپ و راست نیست. عدالت اجتماعی، آزادی و حقوق بشر محصول عناصری است که به عقل باوری علیه کشتار و انتقام رسیده باشند. چندین دهه پیش در جوامع محروم رهبران عقل گرا مانند "گانندی، ماندلا" و امثالهم بودند، که علم آزادی و دموکراسی را در زیر چتر حکمفرمایی استعمار انگلیس بلند کردند و جامعه خود را به راه درستی رهنمایی نمودند. درحالیکه در دهه نخست هزار سوم، در جامعه ما عناصر سالخورده ی حزب دموکراتیک خلق افرادی مانند کشتمند، پنجشیری، لایق، شرعی جوزجانی و امثالهم که روزی در کادر حزب بودند و اکنون روز های پایانی حیات خود را سپری می کنند و سه دهه پیش در عصر زمامداری شان تعداد زیادی از مردم بیگناه افغانستان به قتل رسیدند، این عناصر بجای معذرت خواهی ملی، هنوز به باور های مالیخولیایی خود پابند اند، و حاضر نیستند که از گذشته آسیب زی خود معذرت بخواهند.

حالا اگر بخواهم عناصر سیاسی و روشنگران افغانستان را با اندیشه روشنگری که در رابطه ی حقوق بشر توسط "توماس هابس" انگلیسی در سده هفدهم آغاز گردید، و آن ها برای انسان در کنار نیکبختی، از ارزش های دیگری مانند آزادی و شکوفایی استعداد ها که در طبیعت او نهفته است، قائل بودند، مورد مقایسه قرار دهیم، می بینیم که حتی امروز روشنفکران افغان نتوانستند زمینه گسترش صحبت روشنگری را در جامعه افغانستان آماده سازند.

در آخر این مبحث می خواهم یاد آوری نمایم که آن زنان و مردانی که با اتکا به چنین " روشنفکران " دولتی و عاشق قدرت، ادعای انجام وظیفه برای حقوق بشر در افغانستان را مینمایند، باید خوب بدانند که:

در سر زمینی که هنوز به رشد فرهنگ شهری نرسیده و مردم آن به پروسه شهروندی نرسیده اند، و روشنفکران آن بجای تشکل لانه های روشنفکری، به حزب سازی و حزب بازی سیاسی برای کسب قدرت، مبارزه می نمایند؛ چنین جامعه یی، چه بخواهیم و یا نخواهیم بهترین جایگاه برای جنایتکاران و ناقضین حقوق بشر است. و دلیل این که افراد ناقض حقوق بشر در مقام های دولتی وجود دارند، هم همین است که دولت و حامیان دولت و روشنفکر مقام پرست آن به موضوع حقوق بشر اهمیتی قایل نشده اند.

با عرض حرمت جنوری 2013